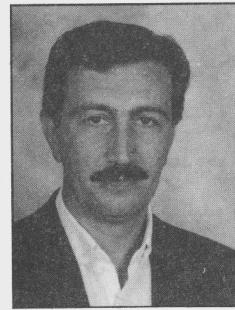


## فرم، شکل، گشتالت



جهانشاه پاکزاد

### مقدمه

آن که می‌گوید نظر در صورت خوبان خطاست او همین صورت همی بینند ز معنی غافل است سعدی

هدف از هر مطالعه علمی، تجزیه یا تفاوت‌گذاری میان یک موضوع از کلی بزرگ‌تر از آن، نشان دادن خصوصیات موضوع مورد نظر و بالاخره تبیین رابطه متقابل آن با دیگر موضوعات است.

هر پدیده در جهان هستی دارای کلیتی وحدت یافته و سیستمی متقابل و خاص با یکدیگر قرار گرفته و در جهت هدفی مشخص انجام وظیفه می‌نماید. بیننده یا شنونده یک اثر هنری، آن را به صورت یک کل وحدت یافته و تجزیه‌ناپذیر می‌یابد، یعنی معجونی از فرم و محتوا. یک اثر هنری از طرفی از لغات، اصوات، اشکال، رنگ‌ها، یا احجام و فضاهای تشکیل شده، از طرف دیگر حاوی موضوعی است که سعی در بیان آن دارد و شامل واقعیت‌هایی از زندگی تا امیال و آرزوهای هنرمند می‌گردد. تجزیه یک پدیده به فرم و محتوا فقط به صورت انتزاعی

### واقعیت، عینیت، ذهنیت

محیط پیرامون انسان را پدیده‌های فراوانی اشغال کرده‌اند که به آن واقعیات می‌گوییم. همه این پدیده‌ها، به طور همزمان برای ما قابل ادراک نیستند. انسان بسته به جایگاه فیزیکی خود، حالت روحی، آموزش و تخصص خود و... فقط بخشی از آن را درک می‌کند. این پدیده‌های قابل ادراک را که مستقل از ما وجود خارجی دارند، عینیت می‌نامیم.

انسان توسط فرایند ادراک، مشخصات عینیت مزبور را با کمک حواس به مغز منتقل کرده و پس از انطباق با اندوخته‌های قبلی در حافظه خود آن را ارزیابی و شناسایی می‌کند. سپس با تعاملی میان انسان و محیط (ادراک و رفتار) آن را تجربه نموده و ذهنیتی از آن پدیده به دست می‌آورد. از آن پس انسان نه براساس واقعیات و عینیات، بلکه براساس تجربیات و ذهنیات خود عکس العمل (فعالیت و رفتار) نشان می‌دهد. انسان نه فقط از محیط تأثیر می‌پذیرد، بلکه بر آن تأثیر نیز

امکان‌پذیر است. نه فرم را بدون محتوا و نه محتوایی را بدون فرم می‌توان انگاشت. نه فقط اشکال و رنگ‌ها دارای معنا می‌باشند، بلکه مجردترین مفاهیم مانند عطوفت یا خشونت نیز می‌توانند با شکل و رنگی خاص تصور شوند.

فقط در قالب تجزیه و تحلیل علمی می‌توان وحدت موجود در یک اثر را شکافت، فرم و محتوا را از یکدیگر تجزیه کرده و تحلیل نمود، البته هر تجزیه‌ای برای موجودی وحدت یافته، مرگبار است، ولی این بهایی است که علم برای شناخت قانونمندی‌های درونی موضوع مورد تحقیق خود ملزم به پرداخت آن است.

نگارنده نیز در جهت تعریف و تبیین فرم، ناچار به رعایت قانونمندی فوق بوده است؛ که هر چند اشاره‌وار تفاوت موجود را با مفاهیم مشابه مانند شکل و گشتالت گوشزد کرده و پس از تعریف محتوا و مؤلفه‌های مهم آن رابطه فرم و محتوا را نشان دهد.

یکی از عناصر فرم هنری است که بینگر تصویری موضوع می‌باشد.

ازش هنری یک اثر به خاطر سوزه آن نمی‌باشد، بلکه به موضوع اثر برمی‌گردد. تفاوت بین محتوا و ایده کاملاً مشخص است، زیرا محتوا در داخل اثر نهفته است، ولی ایده از ذهن هنرمند نشأت می‌گیرد. مضارفاً این که در ایده نه فقط جوانه‌های فرم نیز وجود دارد. به عبارتی دیگر ایده (idea)، از ابتدا رای ساختاری تصویری بوده و از شخصیت ظاهری نیز برخوردار است. ایده حاوی وحدت میان فرم و محتواست. یکی از خصیصه‌های هنر بازتاب دیدگاه، احساسات و عواطف هنرمند و انتقال آن به مخاطب می‌باشد. در فعالیت هنری فکر و احساس تجربه‌نایابیزند. هنر، عجین کردن فکر، «احساس و ایده» و «ادراک» با «نکر و حس درونی» هنرمند است.

هر چه عقلم از پس آینه تلقین می‌کند من همان معنا به صورت بزبان می‌آورم خانقانی غیرمجاز می‌باشد زیرا محتوای یک اثر در کنار همدیگر نشود. این رویداد نه فقط در زیبایی شناسی بلکه در فلسفه نیز مباحث زیبایی شناسی، غالباً محتوای اثر با موضوع و ایده اثر اشتباه گرفته می‌شود. این رویدادهای ذهنی دارای خصائص دوگانه است، عینی و ذهنی. در هر چه عقلم از پس آینه تلقین می‌کند انم کنند بلکه در داخل اثر نهفته اینها محتوا در یک اثر هنری دارای خصائص دوگانه است، عینی و ذهنی. در نمی‌کنند، بلکه در هم عجین شده‌اند.

جنبهای ذهنی و عینی محتوای یک اثر در کنار همدیگر نشود. عنصر زیبایی شناسی یک اثر نه فقط در فرم آن که در محتوا آن نیز دارد. مضارفاً یک موضوع را می‌توان به طرق مختلف بیان کرد و به محتواهای متفاوتی رسپل. موضوع (theme): یکی از جنبه‌های محتواست، ولی نحوه مطرح کردن آن، ارائه هنرمندانه و آرمانی آن جنبه‌ای دیگر می‌باشد. به معین خاطر، باید تفاوتی بین موضوع و سورژه (subject)، نیز قائل شد. زمانی که هنرمند از موضوع صحبت می‌کند، منظور مسائله‌ای است از یک زندگی بشری که اثر می‌باشد به آن پیرداز، به همین لحاظ موضوع چنینی است عمومی که دارای اهمیت همگانی می‌باشد، در صورتی که سوژه امری است مشخص و منحصر به فرد. سورژه بینگر رویدادهای است که می‌باشند از طرف هنرمند عرضه و به مخاطب منتقل شود.

موضوع معنای درونی رویدادها را بیان می‌کند، ولی سورژه فرایند دنیای واقعی نشان می‌دهد که فرم، ساختار، چگونگی و نحوه رشد محتوا و تجسس و بیان آن است. مادی و فیزیکی است که با کمک هنر به مخاطب منتقل می‌شود. سورژه

می‌گذارد وی نه فقط محیط عینیت‌های موجود را به ذهنیت خود تبدیل می‌کند، بلکه ذهنیت‌های خود را نیز به عینیت تبدیل می‌نماید. تبدیل ذهنیت به عینیت در حرفة ما به دو صورت تبیین علمی (نظریه) و بیان هنری (طرح) به منصه ظهور می‌رسد.

مهم‌ترین مشخصه هنر این است که نه فقط تفکرات مجرد را واقعیت می‌بخشد بلکه عواطف مخاطب را نیز می‌شوراند، به همین خاطر می‌باشد مراحل تعقل و علم، ساخت و سازهای فنی را پشت سر گذارد.

## محتوا (content)

محتوا، موضوع، معنا و معهومی است که در یک اثر نهفته است. مباحث زیبایی شناسی، غالباً محتوای اثر با موضوع و ایده اثر اشتباه می‌باشد. این رویدادهای ذهنی دارای خصائص دوگانه است، عینی و ذهنی. در هر چه عقلم از پس آینه تلقین می‌کند انم کنند اینها محتوا در یک اثر هنری دارای خصائص دوگانه است، عینی و ذهنی. در نمی‌کنند بلکه در هم عجین شده‌اند.

غیرمجاز می‌باشد زیرا محتوای یک اثر در داخل اثر نهفته است، ولی موضوع خارج از اثر بوده و به صورت واقعیتی عینی و وجود دارد. مضارفاً یک موضوع را می‌توان به طرق مختلف بیان کرد و به محتواهای متفاوتی رسپل. موضوع (theme): یکی از جنبه‌های محتواست، ولی نحوه مطرح کردن آن، ارائه هنرمندانه و آرمانی آن جنبه‌ای دیگر می‌باشد. به معین خاطر، باید تفاوتی بین موضوع و سورژه (subject)، نیز قائل شد. زمانی که هنرمند از موضوع صحبت می‌کند، منظور مسائله‌ای است از یک زندگی بشری که اثر می‌باشد به آن پیرداز، به همین لحاظ موضوع چنینی است عمومی که دارای اهمیت همگانی می‌باشد، در صورتی که سوژه امری است مشخص و منحصر به فرد. سورژه بینگر رویدادهای است که می‌باشند از طرف هنرمند عرضه و به مخاطب منتقل شود.

محتوا نهندی را بین فرم و محتوا در اشیاء، پدیده‌ها و فرایندهای دنیای واقعی نشان می‌دهد که فرم، ساختار، چگونگی و نحوه رشد مادی و فیزیکی است که با کمک هنر به مخاطب منتقل می‌شود. سورژه

در تسمیمات معمارانه این پدیده را دارای سه جنبه می‌دانند، ظاهر، عملکرد، معنی:

لذا، ساختار، رابطه باقاعدۀ محسوس و قابل ترسیم یک شکل و یا فرم است. گفتئم که شکل دارای کلیتی است. این کلیت طرح و اراده‌ای است از شکل که در فرایند ادراک به عنوان اولین ویژگی ظاهر شده و در فرایند فراموش کردن، آخرين ویژگی است که از خاطر می‌رود. این کلیت تاثیر عاطفی، روانی خاصی بر انسان دارد که مورد مطالعه روان‌شناسان بوده است. از آنجاکه برای این شکل کلی در فرهنگ‌های دیگر به جز‌المانی معنی وجود ندارد، همه زبان‌ها از اصطلاح لامانی آن یعنی گشتالت (gestalt) استفاده می‌نمایند، شاید بتوان اصطلاح عربی «هیئت» را گشتالت در واقع «کلیتی از شکل است که تأثیر عاطفی - روانی خود متراffد آن دانست.

پدیده که خود را در معرض قضاوت قرار می‌دهد».

تعريف زیباشناختی فرم عبارت است از «تظاهر حسی و واضح یک فرم یا تظاهر حسی واضح یک ماده، کلیتی وحدت یافته از عناصر متفاوت است. فرم یا صورت می‌تواند دارای رنگ، شکل، اندازه، ساخت، پیکره، جایگاه، جهت (وضع فوارگیری) تعادل بصری (درجه سختی و فرمی) جنس ساختار و... باشد.

بنابراین شکل نه فقط متراffد صورت یافرم نیست، بلکه فقط یکی از شاخص‌های فرمی در کنار دیگران است. مضامّناً شکل تنها یک امر بصری است در حقیقت شکل «کلیتی است قابل رویت، مساحت در حدود، کمایش مرکب از اجزاء و دارای وحدت کلی که در غالب خطوط ظاهر شده، جدا کننده فرم از زمینه‌اش». مثلاً، انسان چهارگوش‌ها و دایره از اشکال با قاعده می‌باشد. یکی از ویژگی‌های دیگر شکل دو بعدی بودن آن است. در صورتی که فرم به تنها سه بعدی است، بلکه در قالب زمان و مکان ادراک می‌شود.

شکل نیز به عنوان کلیتی بصری همانند فرم، دارای اجزاء و روابطی می‌اند اجزاء است. اگر رابطه فوقی (=نظم حاکم) با قاعده، محسوس و قابل ترسیم باشد آن را دارای «ساختار» (structure) یا استخوان‌بندی دانسته و گرنه آن شکل را بدون ساختار می‌نامند.

ساختار به ندرت بر خطوط تشکیل دهنده شکل منطبق است. مثلًا است و هنرنمود می‌باشد اشراف لازم را داشته باشد، ولی این اشراف بدون تو ایسی انتقال معنا و احساسی خاص به بیننده، فقط یک مهارت فنی است. مانند تفاوت فعالیت میان یک ژیمناست با یک بالرین؛ یک

نماید.

لذا، ساختار، رابطه باقاعدۀ محسوس و قابل ترسیم یک شکل و یا فرم است. گفتئم که شکل دارای کلیتی است. این کلیت طرح و اراده‌ای است از شکل که در فرایند ادراک به عنوان اولین ویژگی ظاهر شده و در فرایند فراموش کردن، آخرين ویژگی است که از خاطر می‌رود. این کلیت تاثیر عاطفی، روانی خاصی بر انسان دارد که مورد مطالعه روان‌شناسان بوده است. از آنجاکه برای این شکل کلی در فرهنگ‌های دیگر به جز‌المانی معنی وجود ندارد، همه زبان‌ها از اصطلاح لامانی آن یعنی گشتالت (gestalt) استفاده می‌نمایند، شاید بتوان اصطلاح عربی «هیئت» را یعنی آن پدیده پنداشتم.

پدیده که خود را در معرض قضاوت قرار می‌دهد».

تعريف زیباشناختی فرم عبارت است از «تظاهر حسی و واضح یک فرم یا تظاهر حسی واضح یک ماده، کلیتی وحدت یافته از عناصر متفاوت است. فرم یا صورت می‌تواند دارای رنگ، شکل، اندازه، ساخت، پیکره، جایگاه، جهت (وضع فوارگیری) تعادل بصری (درجه سختی و فرمی) جنس ساختار و... باشد.

بنابراین شکل نه فقط متراffد صورت یافرم نیست، بلکه فقط یکی از شاخص‌های فرمی در کنار دیگران است. مضامّناً شکل تنها یک امر بصری است در حقیقت شکل «کلیتی است قابل رویت، مساحت در حدود، کمایش مرکب از اجزاء و دارای وحدت کلی که در غالب خطوط ظاهر شده، جدا کننده فرم از زمینه‌اش». مثلاً، انسان چهارگوش‌ها و دایره از اشکال با قاعده می‌باشد. یکی از ویژگی‌های دیگر شکل دو بعدی بودن آن است. در صورتی که فرم به تنها سه بعدی است، بلکه در قالب زمان و مکان ادراک می‌شود.

شکل نیز به عنوان کلیتی بصری همانند فرم، دارای اجزاء و روابطی می‌اند اجزاء است. اگر رابطه فوقی (=نظم حاکم) با قاعده، محسوس و قابل ترسیم باشد آن را دارای «ساختار» (structure) یا استخوان‌بندی دانسته و گرنه آن شکل را بدون ساختار می‌نامند.

ساختار به ندرت بر خطوط تشکیل دهنده شکل منطبق است. مثلًا است و هنرنمود می‌باشد اشراف لازم را داشته باشد، ولی این اشراف

نیمسازها نیز می‌توانند در اشکال هندسی مختلف نقش ساختار را ایفا

شکل در هنرها

لذا، ساختار، رابطه باقاعدۀ محسوس و قابل ترسیم یک شکل و یا فرم است. گفتئم که شکل دارای کلیتی است. این کلیت طرح و اراده‌ای است از شکل که در فرایند ادراک به عنوان اولین ویژگی ظاهر شده و در فرایند فراموش کردن، آخرين ویژگی است که از خاطر می‌رود. این کلیت تاثیر عاطفی، روانی خاصی بر انسان دارد که مورد مطالعه روان‌شناسان بوده است. از آنجاکه برای این شکل کلی در فرهنگ‌های دیگر به جز‌المانی معنی وجود ندارد، همه زبان‌ها از اصطلاح لامانی آن یعنی گشتالت (gestalt) استفاده می‌نمایند، شاید بتوان اصطلاح عربی «هیئت» را یعنی آن پدیده پنداشتم.

پدیده که خود را در معرض قضاوت قرار می‌دهد».

تعريف زیباشناختی فرم عبارت است از «تظاهر حسی و واضح یک فرم یا تظاهر حسی واضح یک ماده، کلیتی وحدت یافته از عناصر متفاوت است. فرم یا صورت می‌تواند دارای رنگ، شکل، اندازه، ساخت، پیکره، جایگاه، جهت (وضع فوارگیری) تعادل بصری (درجه سختی و فرمی) جنس ساختار و... باشد.

بنابراین شکل نه فقط متراffد صورت یافرم نیست، بلکه فقط یکی از شاخص‌های فرمی در کنار دیگران است. مضامّناً شکل تنها یک امر بصری است در حقیقت شکل «کلیتی است قابل رویت، مساحت در حدود، کمایش مرکب از اجزاء و دارای وحدت کلی که در غالب خطوط ظاهر شده، جدا کننده فرم از زمینه‌اش». مثلاً، انسان چهارگوش‌ها و دایره از اشکال با قاعده می‌باشد. یکی از ویژگی‌های دیگر شکل دو بعدی بودن آن است. در صورتی که فرم به تنها سه بعدی است، بلکه در قالب زمان و مکان ادراک می‌شود.

شکل نیز به عنوان کلیتی بصری همانند فرم، دارای اجزاء و روابطی می‌اند اجزاء است. اگر رابطه فوقی (=نظم حاکم) با قاعده، محسوس و قابل ترسیم باشد آن را دارای «ساختار» (structure) یا استخوان‌بندی دانسته و گرنه آن شکل را بدون ساختار می‌نامند.

ساختار به ندرت بر خطوط تشکیل دهنده شکل منطبق است. مثلًا است و هنرنمود می‌باشد اشراف لازم را داشته باشد، ولی این اشراف

فرماییسم می‌تواند در هر سبکی رسخ کرده و محتوای آن را محدود نماید. آکادمیسم قرن نوزدهم و یا تقلید طراحان شیفتی فرم‌های جدید و قدیم مینیم چنین ادعایی است.

انگزهای موجود در خلف یک اثر دارای تضادهای دیالکتیکی است، به عنوان مثال نیروی مهارنشدنی هنرمند را ادار به بیان نیات و احساسات خود می‌کند، از طرفی دیگر به دنبال آن است که چکونه ذهنیت‌های خود را به جامعه نرسی داده و بر ذهنیت جمعی اثر گذارد.

ذهنیات فردی خود را به چکونه ذهنیت‌های خود را به صورتی عینی نشان دهد، مضافاً آن که چکونه ذهنیت‌های خود را به صورتی عینی نشان دهد، و چکونه عینیت مختلف خود (اثر هنری) را به عینیت جمعی پا به

برخلاف ادعای کانت، تقویش دارای قابلیت‌هایی هستند که توسعه نحوه ارائه، شکل، رنگ آمیزی، ترکیب‌بندي و ضرب آهنگ خود بروج درست‌آورده بشری تبدیل کند.

این امر باعث می‌شود تا هنر تبدیل به اینواری جهت تفاهem شده و عملکردی ارتباطی داشته باشد. به همین خاطر در طول تاریخ با موارد زیادی روپردازی شویم که مقایسه‌ای میان هنر و زبان انجام گرفته است. هم افرادی مانند توسلستوی و کروچه و هم علم تشنه شناسی در حال حاضر ادعا دارند که هنر و زبان دو سیستم نشانه‌ای هستند که در بسیاری از موارد به هم نزدیکند، زیرا هدف هر دو انتقال اطلاعات است.

وطنیه فرم واقعیت بخشیدن به دنیای حسی و عقلی هنرمند است؛ فرماییسم حاکم بر برخی اذهان، یا ناشی از عدم درک رابطه فرم و محتوا بوده و یا افکار عامیانه وجود چنین قانون‌نمندی‌هایی است. لازم به مضافاً می‌باشدست به انسان‌های دیگر اطلاع دهد که هنرمند در صدد انتقال چه محتوایی است.

فرم تسبیح تعامل دو نیرو، یعنی محتوا و خواص مورد به کار رفته در اثر هنری می‌باشد.

نحوه ارائه، شکل، رنگ آمیزی، ترکیب‌بندي و ضرب آهنگ خود بروج در اثراشان دارند. اگر هرگونه پرهنری از واقع نمایی و تحریف صوری واقعیت در آثارشان دیده می‌شود، به دلیل آن است که بیان محتوا را یک زندگی بیمار، مرموز، بدینشه و یا امکان عرضه یک زندگی سعادتمد و تأثیر خاصی بر شخصیت حجمی فرم دارد که سینگ جو ایگوی آن نیست. مواد مختلف، تأثیر روانی مستفاوتی داشته و تداعی معانی مشخصی را می‌کنند. انتخاب مواد و مصالح، انتخاب قالب‌هایی در ماده است، که می‌تواند تأثیر خاص بـ مخاطب داشته باشد، این انتخاب بستگی مستقیم به خصلت محتوا ای اثر دارد. خصلت دو گانه مولوی

مهندسان ساختمان با معماری یک برنامه‌ریز با طراح شهری؛ حتی تقویش که به قول کانت «امکان ایجاد ارزش‌های ناب زیبا شناختی را دارد» می‌باشد و به زعم وی «همی توانند بازی خود بسندنی از فرم‌ها را به عهده بگیرند». نیاز قانونمندی بالا مستثنی نیستند. هر کس به خودی می‌داند که تقویش در یک اثر هنری به صورت مجرد مطری نبوده، بلکه حداقل جهت ساماندهی و ترتیب سطوح، احجام و فضاهای مورود استفاده قرار می‌گیرند. مضاملاً انتخاب آن‌ها در جهت ارسال پیامی خاص می‌باشد (عملکرد و معنا).

برخلاف ادعای کانت، تقویش دارای قابلیت‌هایی هستند که توسعه نحوه ارائه، شکل، رنگ آمیزی، ترکیب‌بندي و ضرب آهنگ خود بروج درست‌آورده بشری تبدیل کند.

این امر باعث می‌شود تا هنر تبدیل به اینواری جهت تفاهem شده و عملکردی ارتباطی داشته باشد. به همین خاطر در طول تاریخ با موارد زیادی روپردازی شویم که مقایسه‌ای میان هنر و زبان انجام گرفته است. هم افرادی مانند توسلستوی و کروچه و هم علم تشنه شناسی در حال حاضر ادعا دارند که هنر و زبان دو سیستم نشانه‌ای هستند که در بسیاری بی محتوا ای با فرم‌ها، رنگ‌ها و احجام پنیار، بلکه «بیان دنیای درونی و اعماق اسرار آمیز روح هنرمند» بدانند.

فرماییسم حاکم بر برخی اذهان، یا ناشی از عدم درک رابطه فرم و محتوا بوده و یا افکار عامیانه وجود چنین قانون‌نمندی‌هایی است. لازم به ذکر است که فرماییسم، برخلاف برداشت عالمیه طرز تغکر هنرمندان ابستره، تمام‌گرایان و حتی سورئالیست‌ها نیست.

اتفاقاً این گرایش‌هایی هنری، تأکید شدیدی بر اولویت محتوا دارند. اگر هرگونه پرهنری از واقع نمایی و تحریف صوری واقعیت در آثارشان دیده می‌شود، به دلیل آن است که بیان محتوا را یک زندگی بیمار، مرموز، بدینشه و یا امکان عرضه یک زندگی سعادتمد و تأثیر خاصی بر شخصیت حجمی فرم دارد که سینگ جو ایگوی آن نیست. مواد مختلف، تأثیر روانی مستفاوتی داشته و تداعی معانی مشخصی را می‌کنند. انتخاب مواد و مصالح، انتخاب قالب‌هایی در ماده است، که می‌تواند تأثیر خاص بـ مخاطب داشته باشد، این انتخاب بستگی مستقیم به خصلت محتوا ای اثر دارد. خصلت دو گانه

عبارت فوق الذکر حاوی واقعیت مهم دیگری نیز می‌باشد و آن این

که یک مخاطب عادی یا مستمع یک اثر هنری هم تبدیل ذهنیت

هنرمند به عینی مشخص را یک فرایند می‌بیند این امر شهودی در

مخاطب عادی، علم هنر شناسی را بوجود آورده است. علمی که سعی

آن را چگونه ادراک و متنقل می‌کند، پچگونه آن را دیده، تفسیر و فضالت

دارد با مطالعات نظری خود نشان دهد که چگونه یک ایده با کمک

اسکسیس‌ها و اسودها تبدیل به یک اثر نهایی می‌گردد. البته علم

هنرشناسی به این موضوع اکتفا ننموده و اثر هنری بالحظه‌ای از زندگی

هنرمند تلقی کرده و دنبال مکاففه آن نیز است. هنرمند و فعالیت وی نیز

به نویه خود برهمه‌ای از سبیر تکوین هنر ارزیابی می‌شود. جهت جلوگیری

از اطالة کلام از ادامه این مباحثت خودداری کرده، فقط به نکته‌ای بسنده

می‌کنیم که برای این مقامه سرنوشت‌ساز است. با آن که نسخه کار هر

قانونمندی‌های عمومی و ریاضی قرار دارد؛ زندگی یک اثر هنری با تولد

یک ایده شروع می‌شود؛ این ایده نطفه اثری است که در ذهن هنرمند در

هنرمند بسر روی اثر خود فردی و خاص است، ولی تحت تاثیر

معمولاً به شاهکارهای هنری منجر نمی‌شوند. این امر موجب اهمیت

به خاطر عجین شدن فرم و محتوای آن در یکدیگر، آن را کلیتی زنده و

وحoldt یافته می‌باشیم، از آن لذت برد و به فکر فرد می‌رویم.

کمی کنجدکواری باعث می‌گردد که از این تجزیه زیباشتاختی به تجزیه

و تحلیل اثر پیراذیم در تجزیه زیباشتاختی، موجودیتی مشخص و

پدیده‌ای کامل است که دلیل و ارزش آن در خودش نهفته است.

سوالاتی همچون، این اثر چگونه شکل گرفت؟ چه رابطه‌ای بین این

اثر با آثار قبلی و بعدی هنرمند وجود دارد؟ چه مقامی در روند تاریخ

هنر دارا می‌باشد؟ مباحثی است که در ادراک مستقیم تجزیه زیباشتاختی

مطرح نمی‌شود، ولی بدور جوابگویی به این سوالات نمی‌توان دست

به تجزیه و تحلیل علمی اثر زد.

حتی یک مخاطب عادی و عامی نیز در مقابل این اثر مبادرت به

نویی تجزیه و تحلیل می‌کند. عباراتی همچون «منظور هنرمند این بوده

است» و یا اظهارنظر راجع به موقوفیت هنرمند در ذوب فرم و محتوا در

خاصیت آن مطرح شدنش به صورت یک کلیت وحدت یافته است.

بکدیگر، «ایده جالبی است، ولی اجرای آن ضعیف است»، جمله این

می‌دهد، قائل است.

## شكل در معماری

احسasات هزrند می باشد.

وحدت فرم زمانی تضمین می شود که عناصر آن به صورتی

قانونی باشد که ترکیب شده باشند. با کوچکترین تغییر در عناصر معماری و هنرهای کاربردی نیاز این قانونمندی مستثنی نیستند. با آن که معمار واقعیت را به ترسیم نمی کشد ولی دوگانگی دیالکتیکی

از یک طرف فرم، بیانگر عملکرد قضا یا استخدام آن است و از طرفی دیگر می باشد افکار، روایات و مهارت های هنری معمار را مستقل کلمات، یا تصاویری گرافیکی معرفی کرد، بدین آن که مضمون آن تغییر

فرق به صورت تغییرنی مطرح می گردد. علمی یا فنی وجود خارجی ندارد. یک قانون فنیکی را می توان یا با عالم نماید، این موضوع متأسفانه باعث سوءتفاهم هایی در بین معماران شده مشابهای جایگزین کرد ولی در یک بیت شعر یا قطعه ای ادبی این امر است. برخی معماری را جوایگزین صرف به عملکرد فهمیده و برخی

دیگر فعالیتی هنرمندانه برای ایجاد وجود شخص معمار می دانند. البته نمی باشد ایندیه یک اثر را با محظوظ اشتباه گرفت زیرا محتوا داخل اثر است در صورتی که ایندیه در خارج اثر و در ذهن هنرمند قرار دارد، اما نه فقط آن، بلکه این مهم که در ایندیه نه فقط جوانه های محتوا بلکه اینهای فرم نیز مستتر است، به عبارتی دیگر یک اثر هنری از ابتدا نیز دارای ساختاری تصویری بوده و شخصیتی ظاهری دارد. ایندیه وحدت میان فرم و محتوا است و اگر این جنبن به طور بالقوه دارای مشخصات تصویری لازم نباشد، چگونه و از کجا به وجود می آید.

در واقع استعداد هنرمندانه ناشی از توئنایی وی در تجسس تصویری یک بازساخت، زیرا محتوا است که خود در کلیه سلول ها و مراحل فرم گیری و محتوا ایندیه ظهور می رساند. به عبارتی دیگر محتوا سبک را تعیین کرده به منظمه ظهور می رساند. با آن که فرم

محتوا وی نه می تواند محتوا ایندیه را فکر کرده، سپس لباسی بدان پوشاند و نه می تواند فرمی را انتخاب کرده سپس محتوا به آن الصاق نماید. فوایند طراحی نوعی پروژس ایندیه، بسط انتظامی کامل فرم و محتواست. این واقعیت منکر وجود الگوهای و تصورات پیش ساخته در ذهن هنرمند نیست. بلکه بر آن تأکید دارد که این الگوها فقط فرم را

کلاسیک یونان و روم است که دوباره در کلاسی سیزم اجرا می شود. فرم دارای خصلتی دوگانه است. همزمان با عینی بودنش موجودی محظوایی دیگر می گردد نموده بازد آن اشکال مورد استفاده در دوران طراح در طول فعالیت هنری خود، سعی دارد پیام خود را که منبعیت از واقعیت بیرونی است (ولی همانند کامل آن نیست) به فرم تبدیل نماید.

قانونی باشد که ترکیب شده باشند. با کوچکترین تغییر در عناصر فرم، مضمون اثر هنری نیز تغییر می یابد. موردي که در یک موضوع کند، می توان کلمه ای را با کلمه ای متراوف تعویض کرد و یا با عالم مشابه ای جایگزین کرد ولی در یک بیت شعر یا قطعه ای ادبی این امر امکان پذیر نیست.

در یک ماشین یادسگاه فنی امکان تکامل وجود دارد، زیرا هر جزء و قطعه آن قابل تعویض بوده، می توان کارایی، مقاومت و هزینه ساخت آن را بهبود بخشید ولی تغییر در اجزای یک اثر هنری غیرممکن است. سوال بعدی این است که منشأ قولنی که عناصر مختلف فرم را به کلی وحدت یافته تبدیل می کنند، کجاست؟ پاسخ این سؤال را نمی توان در فرم یافت بلکه می باشد با تجزیه و تحلیل محتوا ای مشخص یک اثر هنری، قولنی ساخت فرم، و اصول ارتباط بین کلیه اجزایش را بازساخت، زیرا محتوا است که خود در کلیه سلول ها و مراحل فرم گیری به منظمه ظهور می رساند. با آن که فرم توسعه محتوا تعیین و در خدمت آن فوارم می گیرد ولی از استقلال نسبی بخوردار است. در تاریخ هنر با موارد متعددی رویدرو هستیم که یک سبک توسعه محتوا ای خاص زاده می شوده ولی تبدیل به لباسی بر تن محظوایی دیگر می گردد نموده بازد آن اشکال مورد استفاده در دوران

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.